



هر چه بر افلاک روحانی ست از بهر شرف  
می نهد بر خاک، پنهانی جبین تبریز را

### چکیده

شهرها نشانه فرهنگ و مدنیت شهروندان آن‌ها هستند و در پیدایش سازه‌های صنعتی و فرهنگی نقش بسزایی دارند. بزرگان را می‌پرورند و مورد تکریم بزرگان قرار می‌گیرند. مولانا جلال‌الدین در آثار خود؛ کلیات شمس و مثنوی معنوی از شهرها و سازه‌های شهری نام می‌برد اما هیچکدام به اندازه مکه مکرمه به دلیل وجود کعبه معظمه و شهر تبریز به جهت شمس تبریزی در ذهن و زبان او اثر نگذاشته است. مولانا به جهت شیفتگی و عشق سوزان به شمس، از زمانی که جذب او شده است، تخلصش از خاموشی به روشنی شمس می‌گراید. از این هنگام است که تبریز در درون او برتر از کعبه و برتر از عالم ناسوت و لاهوت می‌شود، گویی او می‌بیند که عرشیان به خاک تبریز سجود می‌برند انگار او شنیده که تبریز بلی‌گوی آلت بریکم حق تعالی بوده است. این شهر زیبای سده هفتم که پایتخت غازان خان تیموری بود را برتر از بهشت می‌انگارد و کعبه اسلام نه بلکه کعبه هر دو جهان می‌شمارد و شمس را رکن یمانی آن می‌نامد. در خاک تبریز عجایب‌ها می‌بیند و از مسافران آن شهر می‌خواهد که به عنوان تحفه مقداری خاک تبریز برای او بیاورند تا سرانجام در خاک تبریز مدفون شود. در این گفتار نویسندگان کوشیده‌اند به روش توصیفی - تحلیلی به تحلیل جلوه‌های تبریز در شعر مولانا پردازند و دلیل برتری تبریز را در ذهن و زبان مولانا جویا گردند.

کلیدواژگان: مولانا، تبریز، شمس، دیوان کبیر، مثنوی.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

r.mozafari@iauk.ac.ir

<sup>۲</sup> دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. (نویسنده مسؤول)

i.mehr41@gmail.com

## مقدمه

در جغرافیای درونی مولانا جلال‌الدین که از نوع عاشقانه ترسیم شده هیچ شهر و دیاری به اندازه شهر تبریز با شکوه و با عظمت ترسیم نمی‌گردد. درست است که تبریز در روزشمار مولانا شهری آبادان و دارای فرهنگ و جایگاه دانشمندان و دولت‌مردان بوده‌است ولی هیچ یک از این جلوه‌ها چونان تجلی شمس بر مولانا، جغرافیای معنوی تبریز را ارتقا نمی‌دهد. اگر در جغرافیای مولانا پیش از ملاقات او با ملک داد تبریزی دقت شود، خواهیم دید که تنها شهری که برای او قداست دارد مکه مکرمه به جهت وجود کعبه معظمه ابراهیمی است، آن هم در حدود تعاریف دینی از آن شهر و آن سازه ابراهیمی. حتی او به ندرت از زادگاه خود بلخ و اقامتگاه خود قونیه یاد می‌کند، آن هم یادکردی ساده و بی‌شور و شوق زایدالوصف نسبت به آن‌ها ولی از هنگامی که با شمس ملاقات و خلوت می‌کند جغرافیای درون او از نوعی دیگر می‌شود که فراسوی مک و سازه‌های کعبه و حتی برتر از بهشت برین می‌گردد. شگفتا که در این جغرافیا جز شهر تبریز به ندرت نامی از شهرهای دیگر وجود دارد. به‌ویژه در کلیات شمس یا دیوان غزلیات مولانا هر جا که نام شمس می‌آید به نوعی سخن از شکوه آسمانی و بزرگداشت تبریز پیش آید. تبریز از دو دیگه معنوی در جغرافیای درون او جلوه می‌کند نخست به دلیل شمس تبریزی و آموزه‌های عرفانی او می‌باشد که جایی برای دیگر شهرها باقی نمی‌گذارد. دوم به جهت شکوه فرهنگی تبریز و مقبره‌الشعرا در محله سرخاب است که البته از لابه لای سخنان مولانا می‌توان آن را دریافت و گرنه مستقیماً به آن اشاره نمی‌کند. با آنکه تبریز در هنگام شکوه مولانا پایتخت آذربایجان و خانان تاتار است ولی هرگز سخنی از غازان خان که تبریز را پایتخت خود قرار داد و یا از خانان دیگر به میان نمی‌آید. هرچه حرف و حدیث وجود دارد از ملک داد خان تبریزی (شمس) است. او تبریز را از فرش به عرش می‌برد، قالوا بلی گو، برتر از کعبه ابراهیمی، مسجود سدره نشینان و... قرار می‌دهد.

## پیشینه تحقیق

درباره مولانا تحقیقات ادبی، هنری، عرفانی و زوایای مختلف فرهنگی، تحقیقات فراوانی انجام پذیرفته است ولی کتر به جامعه‌شناسی و بررسی شهرها و سازه‌های شهری در آثار او

پرداخته‌اند. آخرین تحقیق با نام (جلوه‌های شهرها در مثنوی معنوی) به عنوان پایان‌نامه دکتری در دانشگاه آزاد اسلامی کرج به وسیله همین نگارندگان در شهریور ۱۳۹۸ ارائه گردید.

تبریز مرا به جای جان خواهد بود      بیوسته مرا ورد زبان خواهد بود  
تا درنکشم آب چرنداب و کجیل      سرخاب ز چشم من روان خواهد بود  
(خجندی، ۱۳۷۴: ۱۰۶)

### روش تحقیق

همان‌گونه که در پایان چکیده اشاره شد روش تحقیق در این مقاله از نوع (توصیفی - تحلیلی) زیرمجموعه روش کتابخانه‌ای بوده است.

### مبانی تحقیق

#### تبریز

تبریز اینک یکی از شهرهای بزرگ ایران در ردیف: اصفهان، شیراز، مشهد بوده و مرکز استان آذربایجان شرقی است. شهری آبادان با سازه‌های شهری، صنعتی، فرهنگی و اداری، باغات و مزارع زیبا و تولیدات و فرآورده‌های کشاورزی و غذایی فراوان دارد. تبریز در سده هفتم یعنی در روزگار مولانا جلال‌الدین نیز شهری آبادان و پایتخت آذربایجان بوده است. به چند مورد از پیشینه تاریخی این شهر تا سده هفتم اشاره می‌کنیم:

۱. مینورسکی پژوهشگر روسی می‌نویسد: نام تبریز برگرفته از کتیبه سارگن دوم است که در ۷۱۴ سال پیش از میلاد وارد (بارسوا) شده پس اط گذشتن از (اوشکایا) اسکوی کنونی قلعه (تاروی) را تصرف کرده و به احتمال زیاد در آن تاریخ تبریز کنونی همان یک قلعه بوده است. (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۵: ۳۹)

مورخان ارمنی گفته‌اند: پیش از اسلام این قلعه (وریز) نام داشته که خسرو آرشاکی حکمران ارمنستان آن را بنا کرده است. (ر.ک: همان: ۳۹)

شمس‌الدین مشقی می‌گوید: بزرگترین شهر سرزمین آذربایجان (اقلیم چهارم) تبریز نام دارد که (توریز) هم خوانده می‌شود. (ر.ک: ۱۳۸۲: ۲۹۵) ولی اصطخری در مسالک‌الممالک،

آن را شهر کوچکی از توابع اردبیل می‌نامد. (ر.ک: ۱۳۶۸: ۱۶۱) در حدود العالم هم تبریز شهرکی کوچک با نعمت فراوان یاد می‌شود که علا ابن احمد باره‌ای گرد آن برآورده‌است. (ر.ک: ۱۳۶۲: ۱۰۸) آبادانی تبریز از روزگاری آغاز می‌شود که اسلام به آذربایجان ورود پیدا کرد و نخستین بار (رواد آزدی) و سپس (حناء بن رواد) به آنجا وارد شدند. قصری در آن بنا کردند و حصاری مستحکم به دور شهر کشیدند و مردم به آنجا رو آوردند. (ر.ک: بلاذری، ۱۳۶۴: ۸۹) ابن خردادبه نیز می‌گوید: تبریز در دولت محمد بن رواد آزدی است. (ر.ک: ۱۳۷۰: ۹۷) ابن واضع یعقوبی درباره آذربایجان می‌نویسد: مردم این استان برخی ایرانی‌های کهن آذریه و جاودانیه و گروهی عرب‌هایی هستند که پس از فتح آذربایجان به این استان کوچیده‌اند. (ر.ک: ۱۳۸۱: ۸۹)

بیشترین اطلاعات موثق را درباره آبادانی تبریز در سده هفتم زکریای قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد می‌آورد و می‌نگارد: تبریز شهری نامور و پرجمعیت با سازه‌های محکم بوده، مرکز آذربایجان است که چندین رود آن را آبیاری می‌کنند. فراورده‌های کشاورزی و صنعتی آن فراوان است از آن جمله است: پارچه‌های بافت تبریز از قبیل عنابی، سقلاطون و اطلس و پول رایج آن سکه‌های مس زرد است. دیگ و هاون و شمعدان در آن شهر می‌سازند و تا زمان نویسنده از مغولان آسیبی ندیده و آبادان است. ابو زکریای تبریزی سرپرست و کتابدار دانشگاه نظامیه بغداد از بزرگان دوره مغول در این شهر بوده‌است. (ر.ک: ۱۳۶۶: ۱۱۲-۱۱۱)

حمدالله مستوفی بر توضیحات زکریای قزوینی می‌افزاید که: زییده خاتون همسر هارون رشید آن را بنا کرد، هوایش مایل به سردی و آبش گوارا، میوه‌هایش در غایت خوبی و فراوانی و مردمش سفید پوست و خوش صورت هستند اما متکبر و دارای غرور هم می‌باشند. (ر.ک: ۱۳۷۸: ۷-۱۲۱). از مجموع اطلاعات نویسندگان یادشده برمی‌آید که تبریز در پیش از اسلام قلعه کوچکی بوده پس از ورود اسلام رو به آبادانی نهاده و در سده هفتم یعنی هم زمان با روزگار مولانا جلال‌الدین بلخی و شمس‌الدین ملک داد تبریزی، شهری آبادان بوده است.

### مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

خداوندگار مولانا جلال‌الدین محمد فرزند سلطان العلماء بهاء‌الدین محمد (۶۰۴-۶۷۲ه) بزرگ

ترین گوینده متصوفه و عارف نامدار و آفتاب فروزان آسمان ادبیات فارسی است. پدرش بهاءالدین (۵۴۳-۶۲۸ه) از علما و خطیبان بزرگ و مشایخ بزرگ صوفیه پایان قرن ششم و اوایل قرن هفتم است. مولانا با خانواده حدود سال ۶۰۹ هجری مهاجرت کرده از راه نیشابور و بغداد و مکه به شام و از آنجا به ملطیه و لارنده رفته، سرانجام در قونیه اقامت گزید و در همان جا نیز مدفون گردید. (ر.ک: صفا، ۱۳۵۱: ۴۵۲-۴۴۸)

زندگی واقعی مولانا به عنوان یک شاعر شیفته پس از انقلاب حال او در سال ۶۴۲ به برکت انفاس شمس الدین ملک داد تبریزی آغاز شد. او زندگی خود را وقف ارشاد سالکان در مدرسه خود کرد و دسته جدیدی از متصوفه را که به (مولویه) شهرت پیدا کردند پدید آورد که بعد از او در آسیای صغیر و ایران و ممالک دیگر پراکنده شدند. آثار ادبی او عبارتند از: مثنوی معنوی در ۶ دفتر و ۲۶ هزار بیت که تا به امروز شروح مختلفی بر آن نوشته شده است.

دیگر دیوان کبیر معروف به غزلیات شمس تبریزی است که حدود ۵۰ هزار بیت دارد و به پیوست رباعیات مولانا توسط استاد بدیع الزمان فروزانفر در سال ۱۳۴۵ شمسی تصحیح و چاپ شده است.

از آثار منشور مولانا می توان مجموعه مکاتیب و مجالس او و همچنین کتاب فیه مافیه یاد کرد. سخن او در نثر فصیح، ساده، منسجم و در نهایت استحکام و جزالت است. (ر.ک: همان: ۴۷۰-۴۵۳)

منم آن حلقه در گوش و نشسته گوش شمس الدین دلم پر نیش هجران است بهر نوش شمس الدین (مولانا، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۴۴)

### مولانا و شمس الدین

شمس الدین محمد بن ملک داد تبریزی به روز شنبه بیست و ششم جمادی الآخر سال ۶۴۲ هجری وارد قونیه شد و مولانا که ۳۸ سال داشت در کشمکش های درونی به سر می برد با شمس الدین آشنا و شیفته و مجذوب او گردید. «شمس به او آموخت که خود را از بند علم فقیهان برهاند، اطوار زاهد مآبانه ای را که او را در نزد فریفتگان نایب، ولی خدا و وسیله

اجرای مشیت و حکم خدا نشان می‌دهد کنار بگذارد.» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۱۳) سپس خلوت با شمس آن غریبه از راه رسیده از او که یک واعظ منبر و زاهد کشور بود یک درویش و شاعر و عاشق و شیدا آفرید. (ر.ک: همان: ۱۱۶-۱۱۳) از تاریخ ملاقات مولانا با شمس به بعد غزل‌های مولانا شور و حال دیگری پیدا کرد و از خاموشی که تخلص مولانا بود به روشنی شمس گرایید و تبریز زادگاه شمس کعبه دیگر مولانا شد. شمس‌الدین به مولانا زندگی دوباره از نوع ابدی بخشید تا آنجا که مولانا در این باره سرود:

زاهد بودم ترانه گویم کردی      سرفتنه بزم و باده جویم کردی  
سجاده نشین باوقارم دیدی      بازیچه کودکان گویم کردی  
(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۸: ۲۸۹)

مولانا در این استحالته معنوی تا آنجا پیش رفت که وقتی رهروی در حسرت دیدار شمس‌الدین به مولانا گفت که حیف شد این سالک به دیدار شمس نایل نیامد، مولانا به او فرمود اگر تو شمس را ندیده‌ای در عوض با کسی روبه‌رو هستی که از هر مویش صد هزار شمس آویخته است. (ر.ک: افلاکی، ۱۳۵۷، ج ۱: ۱۰۲)

شمس خود نیز در شهر تبریز مرید شیخ ابوبکر تبریزی زنبیل‌باف بوده‌است و آن بزرگ دین در ولایت و کشف طب یگانه روزگار خود و ولی شمس در مقامات به جایی رسیده بود که شیخ را دیگر نمی‌پسندید و مقامی عالی‌تر را می‌جست. (ر.ک: همان، ج ۱: ۸۵)

ساربانان بار بگشا ز اُشتران      شهر تبریزست و کوی گلستان  
فر فردوسی‌ست این پالیز را      شعشعه عرشی‌ست این تبریز را  
(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۴۵۰)

#### بحث

#### تبریز از منظر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

جامعه شهری همواره به فرهنگ نیک پا می‌گیرد و به سامان و آسایش می‌رسد. برای داشتن چنین جامعه‌ای نهادهای فرهنگی معنوی و مادی استوار بر آیین‌مندی‌های مردمی لازم می‌آید. نهادهای اجتماعی اگر در آمیزشی آیین‌مند پدید آیند جامعه‌ای رستگار یا به گفته فارابی: (مدینه فاضله) شکل می‌گیرد. فارابی جامعه مدینه فاضله را مانند بدنی می‌داند که همه اندام‌های

آن با یکدیگر در انجام کارها هماهنگ باشند. (ر.ک، ۱۳۵۸: ۱۵۳) در تعریف فرهنگ دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است، روی هم رفته می‌توان گفت: گروه درهم تنیده‌ای از دانش‌ها، باورها، اندیشه، هنرها، پدیده‌های صنعتی، سازه‌ها، رفتارهای، نهادینه شده در مردم و آیین مندی، شهری و اجتماعی است که مردم یک کشور یا جامعه به آن عمل می‌کنند. (فکوهی، ۱۳۸۱، ف ۵: ۳۷۲) شهرها و کشورها از دیدگاه فرهنگی مورد کنکاش و مذاقه جامعه‌شناسان جغرافی دانان، جهانگردان و تاریخ‌نگاران و... قرار می‌گیرند. گاه پیش می‌آید که به دلیل انگاره‌های اجتماعی یا وابستگی و پیوندهای عاطفی مثبت یا منفی میان افراد جامعه نسبت به شهر یا کشوری، مطالبی در ستایش یا نکوهش آن نگاشته می‌شود. در میان شهرهایی که مولانا از آن‌ها در آثار خود یاد می‌کند مکه مکرمه به دلیل وجود کعبه معظمه و تبریز نیز به واسطه وجود پیر و مراد مولانا، یعنی شمس‌الدین ملک داد تبریزی جایگاه ویژه‌ای دارد. تبریز در ذهن و درون مولانا برتر از مکه و کعبه ابراهیمی است و کعبه جهانیان از انس و جن می‌باشد که جان عالمیان فدای خاک آن باد که برترین سرزمین است.

عَيْنُ بَحْرِ فَجَّرَتْ مِنْ أَرْضِ تَبْرِيزِ لَهَا  
أَرْضِ تَبْرِيزِ فِدَاكَ رَوْحُنَا نِعَمَ الثَّرَى  
(دیوان کبیر، غزل ۱۷۲، بیت ۳۱۰۲)

سجده تبریز را خم در شده سرو سهی  
غاشیه تبریز را برداشته جان سها  
(همان، غ ۹۲، ب ۱۶۳۵)

این شرف و افلاکی بودن تبریز در ذهن و زبان مولانا از کجا پیدا شده است؟ بی‌گمان تبریز در سده هفتم شهری زیبا و آبادان بوده است. همان‌گونه که مورخین از آن یاد می‌کنند ولی شکوه آسمانی و مافوق مادی آن از کجا در ذهن مولانا حاصل گشته است؟ که حتی کروبیان و روحانیان افلاک و سدره‌نشینان پیشانی بر خاک تبریز می‌سایند. اگر تبریز را به افلاک روحانی که آسمان‌ها به گرد آن می‌گردند بفروشی مغبون شده‌ای، چرا؟ این شیفتگی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ از دفتر اول غزلیات شمس (دیوان کبیر) چکیده غزلی را با ردیف تبریز می‌آوریم تا خواننده این گفتار دریابد که در درون مولانا چه‌آتشی گر گرفته است:

دیده حاصل کن دلا آنگه ببین تبریز را  
بی‌بصیرت کی توان دیدن چنین تبریز را

هرچه بر افلاک روحانی‌ست از بهر شرف  
 پا نهادی بر فلک از کبر و نخوت بی‌درنگ  
 تو اگر اوصاف خواهی هست فردوس برین  
 گر بدان افلاک کین افلاک گردان‌ست از آن  
 چون همه روحانیان روح قدسی عاجزند  
 می‌نهد بر خاک پنهانی جبین تبریز  
 گر به چشم سَر بدیدستی زمین تبریز را...  
 از صفا و نور سَر بنده کمین تبریز را...  
 وافروشی هست بر جانت غبین تبریز را...  
 چون بدانی تو بدین رای ازین تبریز را؟  
 (دیوان کبیر، غ ۹۹، ب ۶۴-۷۵۴)

این چگونه بهشتی است که فردوس برین کم‌ترین بنده آن است؟! این کدام عرش و سدره است که روحانیان قدس از دریافت عظمت و کبریایی آن ناتوان هستند؟! دربارهٔ عزت و شرف تبریز در دیدهٔ مولانا از تاریخ ملا خشری نقل می‌شود که: مردمی از تبریز به خدمت مولانا مشرف می‌شوند و بر سبیل هدیه آنچه برای مولانا می‌برده‌اند قبول نمی‌نمود و می‌گفت هرکه از تبریز می‌آید مقداری از خاک سُرخاب برای ما بیاورد. زیرا در خاک سرخاب فیضی هست که مانند آن را در هیچ خاکی ندیده‌ام لذا هر کس که از تبریز به روم رفته مقداری خاک محلهٔ سرخاب را با خود برای مولانا می‌برده و مولانا آن را با عزت تمام نگاه می‌داشته و سفارش کرده که او را در همین خاک دفن کنند و چنین هم نموده‌اند. (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۵: ۵۹ و ۶۰)

### کوی سرخاب

اما چرا مولانا به روایت افلاکی از بازدیدکنندگانش که از تبریز می‌آمده‌اند، تحفه خاک تبریز را می‌پذیرفته؟! پس از ارادت مولانا به شمس تبریزی، از زاویهٔ دیگر هم می‌شود به نقل افلاکی پرداخت و آن عبارت است از اینکه بخشی از کوی سرخاب در زمان مولانا مقبره‌الشعرا یا حضیره‌الشعرا بوده که در آن شعرا و عرفا و بزرگان علم دفن شده‌اند که از آن جمله است شعرايي چون: اسدی توسی، قطران تبریزی، مجیرالدین بیلقانی، خاقانی شروانی، ظهیرالدین فریابی، همام تبریزی و چندین شاعر دیگر. بنابراین مولانا به تبریز گذشته از علاقه به شمس، علاقهٔ فرهنگی دارد و می‌خواهد در خاک کوی سرخاب که مقبره‌الشعرا است دفن گردد البته در قونیه. کاری که شاه عباس صفوی کرد و با انتقال خاک نجف اشرف به قبرستان تخته پولاد اصفهان، برای آنجا قداستی افزون‌تر ایجاد نمود.



### تبریز و شمس در دیده مولانا

مولانا به هنگام کوچ خانواده‌اش از بلخ به بغداد باید از مسیر تبریز گذشته باشد و آبادانی و عزت این شهر را همچون کمال خجندی دیده باشد ولی شناختی که او بعد از ملاقات با شمس از تبریز دارد با آنچه دیگران از تبریز سده هفتم نقل می‌کنند قابل مقایسه نیست. مولانا به برکت دم مسیحایی شمس تبریزی، تبریز را برتر از عرش و ساکنان آن می‌بیند این نگرش عاشقانه و بی‌پروا که در غزلیات مولانا مترادف با نام شمس تبریزی اعلام می‌شود چیزی نیست جز عشق سوزان مولانا به شمس تبریزی. مولانا از مترادف بودن نام شمس با خورشید و خورآسان که به معنی: برآمدن و طلوع خورشید به زبان پهلوی است.

بسیار سود می‌برد تا تبریز = خورآسان و محل برآمدن شمس‌الدین تبریزی xvarsan طلوع: OS را نشان بدهد. (ر.ک: فره‌وشی، ۱۳۵۸: ۴۹)

شمس‌الحق تبریزی از بس که درآمیزی  
تبریز خراسان شد تا باد چنین بادا  
(کلیات، غ ۸۲، ب ۹۵۲)

عالی خداوند شمس دین، تبریز ازو جان زمین  
پرنور چون عرش مکین کورشک شد انوار را  
(همان، غ ۲۰، ب ۲۸۹)

از تبریز شمس دین نمود عاشقان  
ای که هزار آفرین بر مه و آفتاب ما  
(همان، غ ۳۷، ب ۶۱۷)

مولانا در ستایش تبریز به واسطه زادگاه و دیار شمس از این هم فراتر می‌رود شمس را با جبرئیل و تبریز را با عرش خداوندی برابر می‌نهد. او می‌پندارد که در روز ازل و الست شهر تبریز یا مجازاً شمس‌الدین تبریزی مورد خطاب خداوند سبحان بوده و تبریز به خطاب «الستُ بر بگم» (قرآن، اعراف، آیه ۱۷۲) پاسخ «بلی» می‌دهد.

تبریز رشک چنین پر نقش و نگار و کعبه عالم، بهشت برین، چون صفای کوثر و چشمه حیوان به سبب وجود و زادگاه شمس می‌گردد و این همه نیت مگر خلیجان شور عاشقی مولانا به شمس.

خدیور روح شمس‌الدین که از بسیاری رفعت  
نداند جبرئیل وحی، خود جای نشستش را

مخدوم شمس دین است، تبریز رشک چین است      اندر بهار حُسنش، شاخ و شجر به رقص آ

(همان، غ ۱۱۸، ب ۲۱۰۱)

در آن روزی که در عالم الست آمدند از حق      بده تبریز از اول، بلی گویان الستش را

(همان، غ ۴۸، ب ۸۱۴-۸۰۹)

کعبه عالم ز تو تبریز شد      شمس حق! رکن یمانی فاسقنا

(همان، غ ۱۱۸، ب ۲۱۰۱)

تبریز چون بهشت ز دیدار شمس دین      اندر بهشت رفته و دیدارم آرزوست

(همان، غ ۲۶۳، ب ۴۷۹۴)

چکیده سخن در این بخش آنکه در نزد مولانا، تبریز همان شمس تبریزی است و اگر مولانا، شمس را ملاقات نکرده بود تبریز شهری این‌گونه آسمانی و الهی نبود. البته تبریز در سده هفتم که به نوعی پایتخت خانان تیموری به‌ویژه غازان خان محسوب می‌شود از نظر فرهنگی نسبت به دیگر شهرهای آذربایجان برتری دارد و از دیدگاه عرفانی هم جایگاهی دارد که جناب سعدی در بوستان خود به آن اشاره می‌کند و از عارفی نام می‌برد که دزد بینوایی را به سوی خانه خود هدایت می‌کند تا او محروم نشود:

عزیزی در اقصای تبریز بود      که همواره بیدار و شب‌خیز بود

(سعدی، ۱۳۸۹: ۱۶۱)

مولانا نیز در مثنوی داستانی از نوع داستانی «زاهد تبریزی» سعدی می‌آورد که تأییدی بر پیشرفت فرهنگ و عرفان تبریزیان در گذشته بوده است:

آن یکی درویش ز اطراف دیار      جانب تبریز آمد وامدار

نه هزارش وام بُد از زر مگر      بود در تبریز بدرالدین عمر

محتسب بُد او به دل بحر آمده      هر سر مویش یکی حاتمکده

حاتم ار بودی گدای او شدی      سر نهادی خاک پای او شدی

گر بدادی تشنه را بحری زلال      در کرم شرمنده بودی زان نوال

بر امید او بیامد آن غریب      کو غریبان را بدی خوش و نسیب

با درش بود آن غریب آموخته      وام بی حد از عطایش توخته

هم به پشت آن کریم او وام کرد  
که به بخشش هایش واثق بود مرد  
وامداران رو ترش او شادکام  
همچو گل خندان از آن روش‌الکرام  
(مولانا، ج ۶، ۱۳۶۳: ۴۴۵)

اما تعریفی که مولانا در این داستانک از تبریز به عمل می‌آورد چون داستان زاهد تبریزی سعدی دارای زبان و مفهومی معمولی و شناخته شده است با آنچه مولانا در غزلیات خود در ارتباط با شمس درباره تبریز می‌آورد از زمین تا آسمان تفاوت دارد. تبریز کلیات شمس با تبریز مثنوی معنوی به هیچ وجه قابل مقایسه نمی‌تواند باشد. مولانا تا آن زمان که به ملاقات شمس نایل نیامده در سرایش غزل خاموش و خامش تخلص می‌کند و هیچگاه سخنی از تبریز به میان نمی‌آورد ولی از آن هنگام که واله شمس می‌گردد، شمس تخلص می‌کند کمتر اتفاق می‌افتد که همراه نام شمس نام تبریز را نیاورد و از آن تمجید نکند. در حالی که مولانا به ندرت از زادگاه خود بلخ یاد می‌کند و چندان عزت و عظمتی برای دیگر شهرها قائل نمی‌شود.

#### نتیجه

حاصل این گفتار آنکه تبریز پیش از سده هفتم که غازان خان آن را به پایتختی برگزید عظمت دوره مولانا را نداشته است. اما این عظمت و شکوه که حتی برتر از عظمت مکّه مکرمه و عرش و فرش در دیوان مولانا نمود پیدا می‌کند بیش تر نتیجه دیدار او با شمس تبریزی و رسوخ شمس در جان و روان او تا مرز شیدایی است و گرنه مولانا پیش از ملاقات شمس حتی یک بار هم در آثار خود از تبریز یاد ننموده است و آنچه درباره بزرگداشت تبریز می‌سراید همگی مربوط به غزل‌هایی است که تخلص مولانا، خاموش و خمش بوده است که با دیدن شمس به تخلص شمس بدل گردید، و شمس و تبریز تمام وجود مولانا را پر کرد، شمس خورشید عرفانی شده و تبریز آسمان مادی گردید.

## منابع

### کتاب‌ها

- ابن خردادبه (۱۳۷۰) *المسالك الممالک*، ترجمه حسین قره چانلو، چاپ اول، تهران: مترجم.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۶۸) *مسالك و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۷۵) *مناقب العارفين*، به کوشش تحسین یازیچی، ج ۱، چاپ سوم، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴) *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، چاپ دوم، تهران: انتشارات صدا و سیما.
- خجندی، کمال (۱۳۷۴) *دیوان*، به اهتمام ایرج گل‌سرخی، چاپ اول، تهران: انتشارات سروش صدا و سیما.
- دمشقی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۲) *نخبه الدهر فی عجایب البر و البحر*، ترجمه حمید طیبیان، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) *پله پله تا ملاقات خدا*، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی.
- سجادی، ضیاء‌الدین (۱۳۷۵) *کوی سرخاب*، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۹) *بوستان*، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ دهم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۱) *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۳، بخش اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فارابی، ابونصر (۱۳۵۸) *سیاست مدنی*، ترجمه جعفر سجادی، تهران: انتشارات طهوری.
- فره‌وشی، بهرام (۱۳۵۸) *فرهنگ زبان فارسی به پهلوی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات

دانشگاه تهران.

- فکوهی، ناصر (۱۳۸۱) تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، تهران: نشر نی.
- قزوینی، زکریا (۱۳۶۶) آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، چاپ اول، تهران، موسسه علمی اندیشه جوان.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۷۸) نزهه القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ اول، قزوین: انتشارات طه.
- مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳) کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ج ۱ و ۴، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳) مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، ج ۳، تهران: انتشارات مولی.
- نامعلوم (۱۳۶۲) حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: انتشارات طهوری.
- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۸۱) نخبه الدهر، ترجمه محمدابراهیم آیتی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

## Tabriz from the perspective of Rumi Jalaluddin Mohammad Balkhi

Ruhollah Mozaffari<sup>1</sup>, Dr. Iraj Mehraki<sup>2</sup>

Whatever the spiritual planet is, by the way  
On the ground, the secret of Tabriz's Jabin

### Abstract

Cities represent the culture and civilization of their citizens and play a major role in the emergence of industrial and cultural structures. They worship the elders and are honored by the elders. Molana Jalaluddin mentions cities and urban structures in his works, General Shams and Mathnavi, but none has as much influence on Shams Tabrizi as Shabi and Tabriz because of Shams Tabrizi. Molana has been attracted to Shams since she was attracted to him, Its summing up of blackness clearly shames. Since then, Tabriz has become superior to the Kaaba and the Nassut and Lahout world within him, as if he sees the Tabriz raiding the Tabriz soil as if he had heard that Tabriz was the eloquence of Berkeley. The beautiful city of the 7th century, which was the capital of Ghazan Khan Timurid, is considered superior to Paradise, not the Ka'bah of Islam but the Ka'bah of both worlds, and Shams calls it the Yemeni pillar. He finds wonders in the Tabriz soil and asks travelers to bring him some Tabriz soil as a refuge so that he will eventually be buried in the Tabriz soil. In this article, the authors have tried to analyze the effects of Tabriz in Rumi's poetry by descriptive-analytical method and to find the reason for Tabriz's superiority in Rumi's mind and language.

**Keywords:** Molana, Tabriz, Shams, Divan of Kabir, Masnavi.

<sup>1</sup> . PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. r.mozafari@iauk.ac.ir

<sup>2</sup> Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. (Responsible Author) i.mehr41@gmail.com.